

III I II els SS Srraesr rrony hh hh hlaodii d dialogsss

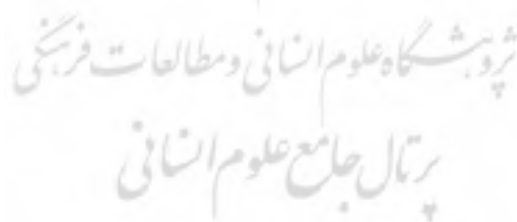
Gholamreza Esfahani*

Researcher of Philosophy and Literature, graduated in Ph. D of Persian Language and Literature, college of Literature and Humanities, Azad University branch of Mashhad, Mashhad, Iran.

Abstract

There is no doubt that understanding Plato's dialogues in a philosophical way is depended to understanding that what the position of Socrates is? And first of all, because we know that Socrates is the Master of Irony we should consider and try to understand how his Irony works? But the question then arises about the nature of Socratic irony. This has been considered by many scholars who discussed about Socrates. This article aims at the first to give a review on the history of Irony from ancient Greek texts until the Modern's, and then according to that review explain the necessity of returning to understanding the nature of Socratic irony. After that with recognizing levels of Socrates' irony in the Platonic dialogues, we're going to achieve the purpose of the article. The levels of Socrates' irony that discussed in our classification are: 1. Rhetorical 2. Existential 3. Ontological.

Keywords: Ēirōnia, Ironia, Irony, Levels of Socrates' irony, Platonic Dialogues.



* gholamreza.esfahani@yahoo.com

سطوح سه گانه آیرونی سقراط در دیالوگ‌های افلاطون

غلامرضا اصفهانی*

پژوهشگر فلسفه، دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، مشهد، ایران

gholamreza.esfahani@yahoo.com

چکیده

تردیدی نیست که فهم فلسفی دیالوگ‌های افلاطون در گرو فهم موضع فلسفی سقراط است و فهم موضع فلسفی سقراط در گرو فهم زبان فلسفی و منش و تفکر اوست که ویژگی برجسته و چشمگیر آنها ماهیت آیرونی‌شان است. سقراط استاد آیرونی است و این خوانش دیالوگ‌های افلاطون را از بداهت ظاهری آن به پیچیدگی‌هایی ژرف درمی‌افکند. اینکه سقراط آیرونیست است را هم از سویی می‌توان از طریق واقعیت‌های تاریخی دریافت و هم از سوی دیگر به واسطه تدبر عمیق فلسفی در دیالوگ‌های افلاطون؛ اما اینکه خود آیرونی و به‌طور ویژه، آیرونی سقراط چیست، مسئله‌ای است که موضوع پژوهش‌های متعددی بوده است. این مقاله بر آن است تا با صورت‌بندی سطوح آیرونی سقراط در سه سطح که درحقیقت سه لایه تفکر او و به تبع سه لایه معنایی متن دیالوگ‌های افلاطون را نیز تشکیل می‌دهد، زمینه لازم را برای فهم دیالوگ‌های فلسفی افلاطون فراهم آورد.^۱ این سه سطح آیرونی سقراط عبارت‌اند از: ۱. سطح سخن‌ورانه (کلامی-عملی) ۲. سطح بودگارانانه (رفتاری-موقعیتی) ۳. سطح فلسفی (هستی‌شناسانه-کلی).

واژگان کلیدی: ایرونی، آیرونی، سطوح آیرونی سقراط، دیالوگ‌های افلاطون.

از **ایرونیا در یونان باستان تا آیرونی در روزگار مدرن** پیش از ورود به بحث برای آشکارشدن معنای لفظ آیرونی لازم است به پیشینه این واژه و چگونگی تبدیل آن از لفظی قاموسی به اصطلاحی در فن سخن‌وری باستان و سپس سیر تطور مفهومی‌ای که در فلسفه مدرن غرب دارد، اشاراتی به‌اجمال اما با دقتی درخور صورت بپذیرد. سرگذشت لفظ **ایرونیا** ($\epsilon\rho\omega\nu\epsilon\iota\alpha$) را در ادب یونان باستان می‌توان به‌طور مشخص از آریستوفانس پی گرفت. این لفظ که در کم‌دی‌های وی معنایی در حدود بهانه‌تراشی، دست‌انداختن، دورویی، استهزا و حيله‌گری دارد، ناگفته پیداست که از بار منفی زشت و زننده‌ای در معنا برخوردار است. در کم‌دی **زنبورها** 174^۲ آنجا که فیلوکلئون در برابر سوسیاس -غلام خانگی- وانمود می‌کند که برای فروش آلاغش دارد به بازار می‌رود و بدین بهانه می‌خواهد از خانه فرار کند، آریستوفانس از این واژه مدد می‌جوید تا رفتار او را توصیف کند.^۳ نیز در **گمدی پرنندگان** ۱۲۱۱، درباره آیریس^۴ هم که حامل پیام خدایان است و به شهر **پرنندگان** درآمده است، این واژه به کار می‌رود؛ زیرا گویا او با فریب دربان شهر وارد شهر مخصوص **پرنندگان** شده است.^۵ از جمله در **ابرها** ۴۴۹ نیز می‌توان به کاربرد این لفظ اشاره کرد. اگر بخواهیم برای **ایرونیای آریستوفانسی** برابرنهادی بگذاریم که کم‌ویش همه معانی مطروحه نزد وی را داشته باشد به نظر بهترین واژه **خُدعه**^۶ خواهد بود.

در آثار افلاطون گذشته از معنای آریستوفانسی **ایرونیا**، یعنی **خُدعه** (ب. ن در سوفیست)، با معنای‌ای در حدود خودکوچک‌شماری، طفره‌رفتن و نادان‌نمایی و **تقیه**^۷ نیز مواجه هستیم. نکته مهم درباب کاربرد لفظ **ایرونیا** در آثار افلاطون این است که برای

نخستین بار اطلاق این لفظ را به رفتار سقراط در آن‌جا مشاهده می‌کنیم. معانی گونه‌گون اما بسیار نزدیک به هم **ایرونیا** در دیالوگ‌های افلاطون را می‌توان به‌دقت چنین از هم‌دیگر واشکافت: در **ضیافت معنای استهزا** (ریش‌خند)، در **جمهوری**، **قوانین** و **گرگیاس** معنای **تقیه**، **طفره** و **نفاق** (پنهان‌سازی)، در **آپولوژی** معنای **تجاهل** (نادان‌نمایی، خودکوچک‌شماری) و در **سوفیست** معنای **خُدعه** (نیرنگ). در **ضیافت**، 216e آکییاداس با اشاره به **ایرونیای سقراط** می‌کوشد تا پرده از راز عشق سقراط به جوانان شهر بردارد. او سقراط را که از دید او وانمود می‌کند به پاری جوانان زیباروی شهر هم‌چون آگائون، خارمیدس و آکییاداس عشق می‌ورزد، اما در واقع آنان را به ریش‌خند گرفته است، چرا که به توضیح وی اصلاً سقراط عاشق هیچ‌کدام آنان نیست، به **ایرونیای متهم** می‌کند.^۸ کاربرد دیگر واژه **ایرونیای** آثار افلاطون در دیالوگ **گرگیاس** 489e است. آن‌جا که کالیکلس و سقراط هر دو هم‌دیگر را به **ایرونیای متهم** می‌کنند. چنان که گفته شد این واژه در **گرگیاس** معنایی در حدود **تقیه** و **طفره** دارد. کالیکلس سقراط را به **سستی** در امر سیاسی متهم می‌کند و فلسفه‌ورزی را برای مرد سال‌خورده‌ای که می‌باید دست از پرسش‌های کودکانه شسته باشد و به قانون‌گذاری و سیاست‌ورزی روی آورده باشد شرم‌آور می‌داند. فلسفه از دید او فعالیت خوبی است برای جوانان که ضمیر آنها از پرسش سرشار است. با این‌همه در دل نمی‌تواند به خود بیاوراند که سقراط که خود روزگاری به کار سیاست در آتن درآمده بوده است، اهمیت سیاست را نادیده بگیرد؛ از این رو سقراط را به کار **ایرونیای اندر** می‌شمارد یعنی به او می‌گوید که **تقیه** می‌کند و **طفره** می‌روی. باوری در

این لفظ در آثار افلاطون است: 908e. آن‌جا سخن از کسانی می‌رود که درباب خدایان شهر و قوانین ارزش‌مند آن به نوعی نفاق و تقیه دست می‌زنند و در دل قوانین را به سخره می‌گیرند. آنان شایسته مرگ قلمداد می‌شوند؛ آن‌هم نه یک بار و دو بار، بلکه بارها^{۱۳}. نمونه پایانی در بحث ما که از زبان خود سقراط درباب پندار دیگران درباره خودش طرح می‌شود، در دیالوگ *آپولوژی* افلاطون است: 38a. آن‌جا که سقراط از پیغام سرورش معبد دلفوی (*Δελφοί*) و رسالت خود سخن می‌گوید و ادامه می‌دهد که: اگر من به این موضوع که زندگانی ناآزموده ارزش زیستن ندارد اشاره کنم، آیا شما دوباره گمان نمی‌کنید من دارم *ایرونی*ا در کار می‌کنم؟^{۱۴} بدین ترتیب دیده شد که لفظ *ایرونی*ا در دیالوگ‌های افلاطون با حفظ معنای آریستوفانی خود، یعنی خُده، اندکی به سمت معانی دیگر هم چون تقیه، نفاق، خودکوچک‌شماری اخلاقی، نادان‌نمایی و ریش‌خند نیز گرایش پیدا کرد و این شبکه معنایی را در خود جای داد و از همه مهم‌تر اینکه در مرکز این شبکه معنایی شخصیت سقراط قرار گرفت.

در آثار ارسطو، *ایرونی*ا بار معنایی ملایم‌تری از کاربرد آریستوفانی و افلاطونی‌اش پیدا می‌کند تا جایی که یا در *اخلاق نیکوماخوس* در هم‌امتنی (*context*) اخلاقی به معنای خودکوچک‌شماری فروتنانه به کار می‌رود: 1127b و یا در فن خطابه به معنای طعنه بزرگوارانه که از سوی کسی که چون آزادمردان سخن می‌گوید (*ἐλευθέριος*) زده می‌شود: 3. 18. 7. در هم‌امتن *اخلاق نیکوماخوس* سخن بر سر نوعی فروتنی است که از سوی شخصیت‌هایی مهذب و پالوده به کار بسته می‌شود. آنان هم‌اره خود

دل داری که فاش نمی‌گویی. سقراط بلافاصله اتهام *ایرونی*ا را به خود او باز می‌گرداند و کالیکلس را در سخنی طنزآلود متقابلاً به *ایرونی*ا متهم می‌کند. یعنی او نیز دارد طفره می‌رود و باور خود را فاش نمی‌گوید. شاید کالیکلس هم از دید سقراط چندان در دل منکر ارج‌مندی فلسفه نباشد!^{۱۵} هرچه هست به نظر هر دوی آنها *ایرونی*ا به کار بسته‌اند و از فاش‌گفتن عقیده اصلی خویش طفره می‌روند و تقیه می‌کنند.^{۱۶} کاربرد *ایرونی*ا در جمهوری نمونه‌ای است که نزد آبرونی‌پژوهان از شهرت ویژه‌ای برخوردار است. عموماً *ایرونی*ا را در آثار افلاطون با نمونه کاربرد آن در دیالوگ جمهوری می‌شناسند. آن‌جا که *تراسوماخوس* بر سقراط بر می‌آشوبد و او را متهم به *ایرونی*ا می‌کند: 337a^{۱۷}. استتلی روزن این سه نمونه کاربرد *ایرونی*ا در دیالوگ‌های افلاطون را (*ضیافت*، *گرگیاس*، *جمهوری*)، سه اعتراض مستقیم از سوی سه فرد که هر کدام به‌گونه‌ای شهادتی سیاسی از خود بروز می‌دهند (*آلکییادس*، *کالیکلس* و *تراسوماخوس*) به *ایرونی*ای سقراط می‌داند (Rosen, 1987: xxxv). برداشت *تراسوماخوس*، با توجه به متن، این است که سقراط عقیده واقعی خود را پنهان می‌کند و از ارائه پاسخ‌ایجایی خود به پرسش‌هایی که می‌کند طفره می‌رود و فقط دیگران را به چالش می‌کشد و ابزار تمسخر می‌کند. دیگر نمونه‌ای که می‌توان از کاربرد این واژه در آثار افلاطون به دست داد، در دیالوگ *سوفیست* افلاطون است: 268a. در اینجا *ایرونی*ا همان بار معنایی آریستوفانی یعنی خُده را دارد. سخن بر سر انواع محاکات‌گران است، نوعی از این محاکات‌گران هستند که جنسی از فریب و نیرنگ در کار خود دارند؛ یعنی *ایرونی*ا در کار می‌کنند.^{۱۸} کاربرد *ایرونی*ا در دیالوگ *قوانین* از دیگر نمونه‌های کاربرد

چیزی و اراده معنایی ضد آن» (ر. ک. Dr Johnson's Dictionary)؛ اما معنای فلسفی آن، کم‌کم نزد رمانتیک‌های آلمان به‌ویژه برادران شلگل قوام یافت و به مفهومی خاص در مرکز اندیشه آنان بدل شد. رمانتیک‌های ینا (Jena Romantics) که بنیان‌اندیشگانی آنان واکنشی به عقل‌روشن‌گر مدرن محسوب می‌شد، ظاهراً بنیادی خائوسیک برای هستی‌فائل بودند و از این حیث به وجود ذات معینی برای انسان نمی‌توانستند باورمند باشند؛ بنابراین زندگانی راستین را نیز چیزی جز ساخت و تخریب مدام و خلاقیتی همیشگی در نحوه بودن آدمی از سوی خود او نمی‌دیدند. چنین برداشتی از هستی، انسان و زندگی آنان را وامی‌داشت تا با بهره‌گیری از مفهوم پوئیسیس یونانی که معنای ساختن و آفریدن داشت و به‌طور ویژه به شعر و شاعرانگی اطلاق می‌شد، نحوه زیست شاعرانه را به‌مثابه بهترین بودگاری برای انسان قلمداد کنند و این زیست شاعرانه را به چشم آنان دقیقاً مفهوم آیرونی بود که می‌توانست آیینگی کند. آنان از تعریف قرون وسطایی آیرونیا به‌منزله فنی بلاغی که به معنی گفتن چیزی و اراده معنایی ضد آن بود، فراتر رفتند و آیرونی را به نحوه‌ای از بودن انسان اطلاق کردند. نحوه‌ای از بودن که تو مدام به چیزی بدل می‌شوی که لحظه‌ای پیش، آن نبوده‌ای. پیداست که همانند تمام دل‌بستگان آیرونی، رمانتیک‌ها نیز، این نحوه بودن را به شکلی تمام‌عیار در سقراط می‌دیدند. این نحوه زیست شاعرانه، ایدئال آنان در بر ساختن جامعه انسانی بود. فن شعر برای آنان توأمان هم نقش نظریه شعر را داشت و هم نحوه زندگانی و عمل. شلگل در راستای همین نگرگاه و با گرده برداری از مفهوم فلسفه استعلایی فیشته، برداشت خود را از فن شعر، شعر استعلایی (transcendental

را کمتر از آنچه به‌راستی سزاوار آن‌اند نشان می‌دهند؛ از آن‌که به عیوب خود واقف‌اند. ارسطو آیرونی سقراط را برآمده از چنین فروتنی‌ای می‌داند.^{۱۵} کولبروک (Claire Colebrook) خاطر نشان می‌کند که آیرونی سقراط در نظر ارسطو «بدطینتی به شمار نمی‌رود؛ اما فضیلت هم نیست. شهروند فضیلت‌مند راست‌کردار نه باید لاف‌زن باشد و نه آیرونیک؛ بلکه باید در شناساندن خود صادق باشد» (Colebrook, 2004: 6). از سوی دیگر ارسطو در فن خطابه طعنه را از لودگی برای آزادمرد مناسب‌تر می‌شمارد؛ از آن‌که نخستین به سود خود فرد است؛ اما دومی برای بازارگرمی نزد دیگران به کار می‌رود.^{۱۶}

در آثار دموستینس، آیرونیا در معنای طفره‌رفتن برای تن‌زدن از مسئولیت‌های فرساینده شهروندی به کار می‌رفته است (Muecke, 1982: 15). پس از او و با ظهور کیکرو و کوئیتیلیانوس است که آیرونیا (ironia) کاملاً به یک اصطلاح تراش‌یافته بلاغی برای معرفی یکی از فنون سخن‌وری در زبان بدل می‌شود. آنچه نزد بلاغیون مسلمان فن تجاهل‌العارف یا المدح ما ئشبهه بالذم نامیده می‌شود به‌طور کامل با معنای آیرونیا نزد کیکرو و کوئیتیلیانوس هم‌خوانی دارد. هرچند آیرونیا نزد کیکرو اندکی بار معنایی تظاهر مدنی دارد، اما نزد کوئیتیلیانوس به‌تمام معنای صرف بلاغی-زبانی پیدا می‌کند. نیز آئلیوس دوناتوس، نحوی رومی نیز آیرونیا را به همین معنا به کار برده است.

چنان‌که موکه (D.C. Muecke) خاطر نشان می‌کند، واژه آیرونی تا سال ۱۵۰۲ در زبان انگلیسی به کار نرفته بود (Ibid, 16) و کاربردهای اولیه آن نیز به همان معنای کیکرویی و کوئیتیلیانوسی صورت می‌پذیرفت؛ یعنی در همان معنای قاموسی «گفتن

تعریف دقیق کیفیت آبرونی سقراطی و سطوح آن خواهد رساند. این مقاله در این بخش بر آن است تا با ارجاع مستقیم به حالات و سخنان سقراط افلاطون و طرز سلوک او در دیالوگ‌ها، سطوح آبرونی سقراطی را بر مبنای روند حرکت فکری‌زیستی او به سمت فلسفه ناب صورت‌بندی کند.

الف. سطح سخن‌ورانه: آبرونی کلامی-عملی

همواره باید از بدیهی‌ترین چیز آغاز کرد. در اینجا تعریف قاموسی «گفتن سخنی و اراده معنایی ضد آن» برای ما در حکم بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین تعریف از آبرونی است. در بطن همه نمونه‌های آبرونی سقراطی در سطح پیش‌رو این تعریف ابتدایی هم‌چون چراغ راهی پیش‌نظر است. سطح نخست آبرونی سقراط سطح سخن‌ورانه است که کیفیتی دراماتیک دارد و در رفتار و عمل او با هم‌سخنان، جوانان آتن و سوفیست‌ها بروز پیدا می‌کند. محمل بروز آبرونی سخن‌ورانه همواره زبان و رفتار سقراط است. تعریف زبان و رفتار اینجا در حدود فن سخن‌وری مد نظر است. در سطح نخست آبرونی، سقراط می‌کوشد تا هم سخن خود را با بهره‌گیری از تأثیر سخن‌وری خویش آماده تفکر فلسفی راجع به امور مهم کند؛ از این رو تمام فنون بلاغی و در مرکز آن آبرونی را به کار می‌گیرد تا بر هم سخن خویش تأثیر بگذارد. فن سخن‌وری در ذات خود فن اقناع است. سخن‌وران معمولاً باوری یا حکمی را که حقانیت آن از پیش برایشان معلوم است، به نیروی فن سخن‌وری به مخاطبان خود می‌باوراند؛ اما سقراط باور یا حکمی قطعی درباره امور مهم ندارد. او فقط می‌داند که نمی‌داند؛ بنا بر این سخن‌وری او نمی‌تواند هم‌چون سخن‌وری سوفیست‌ها کیفیتی ایجابی داشته باشد. سخن‌وری او در اول‌نظر کیفیتی سلبی دارد؛ از آن رو

poetry) می‌نامد. از این جهت است که وی مدعی است پس از سرگذشت سخن‌ورانه‌ای که در قرون وسطی بر آبرونی رفته است، وقت آن است که این مفهوم را به خانه اصلی خود یعنی فلسفه بازگردانیم. خانه‌ای که به جهت ماهیت دیالکتیکی اش از سوی او «زیبای منطقی» نامیده می‌شود (Schlegel, 1971: 42)^{۱۷}.

سطوح آبرونی سقراط در دیالوگ‌های افلاطون

چنان‌چه با دقتی درخور به روند دگرذیسی معنایی لفظ آبرونیا، با توجه به توضیحاتی که پیش از این آمد، بنگریم، در می‌یابیم که چگونه این لفظ از یک لفظ قاموسی در ادبیات و فرهنگ عمومی یونان، پس از آریستوفانس و افلاطون، نخست در ارسطو به اصطلاحی اخلاقی و سپس به یک اصطلاح ویژه سخن‌ورانه در فن سخن‌وری یونان و روم بدل شد و با ظهور دوران مدرن به مفهومی پیچیده و غامض نزد فیلسوفان غرب تبدیل گردید. نکته مهم این است که در مرکز تمامی این دگرذیسی‌های معنایی، اندیشه و شخصیت سقراط، به‌سان عمود خیمه استوار ایستاده است؛ اما این تفاوت تلقی‌های گوناگون از مسئله سقراط است که به برداشت‌های گوناگون از آبرونی سقراطی می‌انجامد. پرسشی که اکنون پس از مروری کوتاه بر نمونه‌ای از تفاوت برداشت‌های فیلسوفان از آبرونی سقراط در برابر ما قرار دارد این است: به‌راستی تعریف آبرونی سقراط چیست؟ تنها و در عین حال مهم‌ترین دست‌آویزی که برای ازسرگرفتن تحلیل آبرونی سقراطی در اختیار داریم، بازگشتن به دیالوگ‌های افلاطونی است: جایی که برای نخستین بار نطفه آبرونی سقراط بسته شده است. پس به تعبیر سقراط: از نو بی‌اغازیم! (πάλιν εἰς ἀρχήν). مطالعه مدقانه و سنجیده دیالوگ‌های افلاطونی ما را به

که در کار سلب تمام دانش‌ها و باورهای موجود است. به همین دلیل سخن‌وری او کیفیتی آبیرونیکی دارد؛ فنون بلاغی‌ای که در کار سلب‌آمورند مثل تجاهل‌العارف، مدح شبیه به ذم، طعنه، کنایه، طنز و آبیرونی به کار سخن‌وری سقراط می‌آیند. انواع شیوه‌های آبیرونی سقراط را در سطح نخست می‌توان به شرح زیر دانست:^{۱۸}

۱. گفتن سخنی ضد معنای مورد نظر: مطالعه دیالوگ‌های افلاطون فهمی کلی از شخصیت سقراط به ما می‌دهد که بر مبنای آن نمی‌توانیم پاره‌ای از سخنان سقراط را سخنان سراسر است و هنجار او به شمار آوریم؛ از آن رو که این سخنان با برخی از سخنان دیگر او و نیز با برداشتی کلی که ما از منش و سلوک وی به دست آورده‌ایم در تناقض‌اند. این تناقض‌ها ما را به ورطه آبیرونی سقراط می‌کشاند که رفع آن محتاج شناخت شیوه‌های مختلف بروز آبیرونی او و سطوح آن است. در دیالوگ /ایون(۵۳۰) می‌خوانیم:

سقراط: ایون گرمی، من همواره به حال شما راویان رشک می‌برم؛ چه از یک سو ظاهری آراسته و درخور هنرتان دارید و بهترین جامه‌ها را می‌پوشید و از سوی دیگر مجبورید با سخنوران نامی، خصوصاً هومر که شاعری ملکوتی است، سر و کار داشته باشید و نه تنها اشعار او را از بر کنید، بلکه به گُنه اندیشه‌هایش پی ببرید. چه اگر کسی معنی سخن شاعر را نفهمد مفسر اشعار او نمی‌تواند بود و وظیفه راوی این است که اندیشه‌های شاعر و نکته‌هایی را که در اشعار او نهفته است تفسیر کند و بدیهی است که اگر راوی خود نتواند آن معانی را دریابد از ادای وظیفه خویش ناتوان خواهد ماند. از این رو چنان که گفتم همواره به حال شما غبطه می‌خورم.^{۱۹}

در درجه نخست مطالعه کامل دیالوگ ایون بر ما روشن می‌سازد که سقراط هم‌ازنخست آهنگ نقد راویان را کرده است و تا پایان نیز بحث با همین آهنگ به پیش می‌رود؛ به سخن دیگر، سقراط در روند مسیر بحث بر آن است که نشان دهد راویان قادر به فهم معانی اصلی شعر شاعران نیستند و تنها هم‌چون حلقه‌های فلزی که به مغناطیس آهن‌ریبا جذب می‌شوند، مجذوب قدرت الهام و قدرت سخن‌وری آنان‌اند. بماند که خود شاعران نیز درنهایت مجذوب الهاماتی هستند که موساها (Μοῦσαι) بر آنها وارد می‌آورند و از خود معرفتی درباب چیزهایی که بر زبان می‌آورند ندارند. این همامتن به ما اجازه نمی‌دهد که سخن سقراط را مبنی بر غبطه‌برانگیز بودن شغل راویان برای او باور کنیم. مگر اینکه قبول کنیم سقراط کژتابی‌ای در زبان دارد. سخنی می‌گوید که ضد آن را مراد دارد. نظیر آنچه که در طعنه‌زدن اتفاق می‌افتد. به عنوان نمونه‌ای دیگر که نمونه‌های این نوع آبیرونی در دیالوگ‌های افلاطون پرشمار است، می‌توان به سخنان او درباره ملتوس در دیالوگ /ئوتوفرون (۲-۳) اشاره کرد. ملتوس کیفرخواستی را علیه سقراط به دادگاه آتن برده است و او را به اتهام افساد جوانان به دادگاه فراخوانده است:

سقراط: ادعایی است که بی‌گمان مایه شهرت او خواهد شد؛ چه با این جوانی در این گونه مسائل صاحب نظر بودن هنری بزرگ است. ادعا می‌کند که می‌داند جوانان شهر به چه سبب فاسد می‌شوند و فاسدکننده آنان را نیز دریافته است. بی‌گمان جوانی خردمند و باریک‌بین است و چون دریافته که من به علت نادانی، هم‌سالان او را از راه به در می‌برم، هم‌چنان که کودکان به مادران شکایت می‌برند از من به

خودکوچک‌شماری صورت دگرشده همان «گفتن چیزی و اراده معنایی ضد آن است»؛ از آن‌که سقراط با رفتار خود چیزی را نشان می‌دهد که به‌راستی، خودِ او نیست. برای نمونه می‌توان به دیالوگ *آئوئودموس* (۲۸۷) مراجعه کرد:

گفتم [سقراط]: *آئوئودموس* گرامی اگر هم از من بخواهی نمی‌توانم مطالبی به این‌والایی را درک کنم؛ زیرا نادان و کندذهنم و اگر هم اکنون پرسشی عامیانه کنم باید از سرِ گناهم بگذری. نادانی و کندذهنی سقراط در این سطح از گفت‌وگو که در آن قرار دارد امری ناپذیرفتنی است؛ چرا که ما بارها با حذاقت ذهن او در دیالوگ‌های دیگر آن‌جا که موشکافی‌هایی ریزبینانه می‌کند یا اشعار شاعران را از بر می‌خواند و یا خطابه‌های بلند به کار می‌بندد و یا حتی دیالوگی بلند را روایت می‌کند مواجه شده‌ایم. بنابراین قبولِ ادعای نادانی و کندذهنی از جانب او در هم‌امتن جاری دیالوگ بسیار دشوار است.

۳. *طفره‌رفتن*، کتمان (منظور طفره‌رفتن از پاسخ قطعی دادن به تعریف امور و کتمان عقیده راستین خود است): از دیگر شیوه‌های آبرونی سخن‌ورانه سقراط، کتمان و طفره‌رفتن اوست.^{۲۰} اوج این طفره‌رفتن‌ها را می‌توان در جمهوری (۳۳۶) مشاهده کرد؛ تا جایی که *تراسوماخوس* را برآشفته می‌کند تا با تهوری تمام بر سقراط یورش آورد و به آبرونی او به همین معنای طفره‌رفتن و کتمان‌کردن سخت بتازد.

اما همین که من سؤال اخیر را به میان آوردم و سکوتی مجلس را فرا گرفت، *تراسوماخوس* نتوانست خودداری کند و یک‌باره چون جانوری درنده به ما حمله‌ور گردید؛ چنان که گویی می‌خواست ما را پاره پاره کند. من و

دولت شکایت برده و دعوایی جزایی برپا کرده است. به عقیده من او بهتر از همه مردان سیاسی دریافته است که سیاست را از کجا باید آغاز کرد؛ چه نخست به جوانان پرداخته و بر آن شده است که نگذارد به تربیت آنان خللی وارد آید؛ هم چنان که کشاورز خردمند نخست به نهال‌های نارس می‌پردازد و آن‌گاه به درختان دیگر روی می‌آورد. گویا *ملتوس* می‌خواهد ما را که به قول او در فساد جوانان می‌کوشیم از میان بردارد. پس از آن بی‌گمان به دیگران خواهد پرداخت و از این راه خدمت‌هایی گران‌بها به جامعه خواهد کرد و از کسی که کار خود را چنین آغاز کند چنان انتظاری بی‌جا نیست.

ما بر اساس *آپولوژی* به یقین می‌دانیم که سقراط مدعای *ملتوس* را درباره خودش نمی‌پذیرد. وی نه تنها خود را مایه فساد جوانان نمی‌داند، بلکه بر آن است که به جهت خیرخواهی ویژه‌ای که نسبت به آنان دارد باید مورد تقدیر قرار بگیرد. بنابراین، ما این تعریف و تمجیدها را از جانب او دریاب *ملتوس* در اینجا نمی‌توانیم بپذیریم. این تناقض با پذیرش سخن‌وری آبرونیک سقراط است که می‌تواند حل شود.

۲. خودکوچک‌شماری: گذشته از آن‌که برای کسی که واقف به مقام فلسفی سقراط است خودِ سخن‌گفتن او با جوانان و شاگردان *سوفیست*‌ها نظیر *آلکیبیادس*، *کالیکلس* و *تراسوماخوس* به منزله نوعی خودکوچک‌شماری و پایین آوردن سطح تفکر خویش در سطح فهم مخاطبان جوان است، نمونه‌های عینی دیگری در دیالوگ‌ها از خودکوچک‌شماری سقراط به چشم می‌خورد. ناگفته پیداست که این

به امکان چنین برداشتی از سوی دیگران درباره پرسش‌هایی که طرح می‌کند واقف است؛ از این رو در خارمیدس خود بدان اشاره می‌کند^{۲۱}. برای نمونه نادان‌نمایی‌های سقراط می‌توان به *ائوثوفرون* (۵) اشاره کرد:

سقراط: *ائوثوفرون* آیا گمان می‌کنی تو خود از امور خدایی باخبری و می‌دانی دین‌داری چیست و در این دانش چنان استادی که نمی‌ترسی اگر بر پدرت اقامه دعوی کنی این کار بر خلاف دین‌داری باشد؟

ائوثوفرون: سقراط اگر من در این مسائل بدان پایه صاحب نظر نبودم میان *ائوثوفرون* و دیگران چه فرق بود؟

سقراط: پس ای مرد گران‌مایه، برای من نعمتی والاتر از این نیست که شاگرد تو شوم و در دادگاه پیش از آن که به ادعای ملتوس پاسخ دهم به او پیشنهاد سازش کنم و بگویم «ملتوس، من همواره در آموختن مسائل مذهبی و قوانین الهی کوشا بوده‌ام» و اگر او ادعا کند که من بدعت آورده و رفتاری بر خلاف دین‌داری در پیش گرفته‌ام، خواهم گفت «ملتوس من شاگرد *ائوثوفرون* هستم. اگر *ائوثوفرون* را در این گونه مسائل صاحب نظر می‌دانی، سخن مرا بپذیر و از تعقیب من درگذر، وگرنه *ائوثوفرون* را که استاد من است به دادگاه بخوان؛ زیرا او سال خوردگانی چون من و پدر خویش را فاسد می‌سازد: مرا از راه تعلیم و پدر خویش را از راه تعقیب جزایی».

۵. سکوت (سکوت سخنان‌ورانه): قاعده‌ای در دیالوگ‌های افلاطونی وجود دارد که بر مبنای آن سقراط همواره بیش از هم‌سخن خود میل به ادامه

پولمارخوس از ترس سراسیمه شدیم و او در میان مجلس فریاد برآورد: این چه یاوه‌گویی است؟ چرا خود را به ابلهی می‌زنید و در برابر یک‌دیگر سر فرود می‌آورید و سخنان هم‌دیگر را تصدیق می‌کنید؟ سقراط، اگر به راستی در جست‌وجوی عدالت هستی نباید به پرسیدن اکتفا ورزی و هر پاسخی را که می‌دهند رد کنی و از این راه دانایی خود را به رُخ ما بکشی. پرسیدن به مراتب آسان‌تر از پاسخ دادن است؛ بنابراین یک بار هم خود باید پاسخ سؤال را بدهی و بگویی که عدالت چیست؟ ولی به هوش باش به من نگوئی عدالت یعنی انجام وظیفه یا عمل مفید یا عملی که منشأ سود است یا کاری که نتیجه مطلوبی از آن به دست می‌آید؛ بلکه پاسخی که می‌دهی باید از هر نظر دقیق و روشن باشد؛ زیرا من آماده نیستم این‌گونه حرف‌های بی‌معنی را بشنوم... ترا سومارخوس چون سخن مرا شنید از روی استهزا تبسمی کرد و گفت به خدا سوگند، این همان طنز معروف سقراطی است. من این را پیش بینی کرده بودم و به اینان که اینجا نشسته‌اند گفته بودم که تو از پاسخ امتناع خواهی ورزید و خود را به نادانی خواهی زد و به هر نیرنگی توسل خواهی جست تا پاسخ سؤال را ندهی.

۴. نادان‌نمایی: این نکته برای بیشتر خوانندگان دیالوگ‌های افلاطون در اولین نظر روشن می‌شود که سقراط، در پاری موارد، پرسش‌هایی از دیگران می‌کند که گویی خود پاسخ آنها را می‌داند. این نحوه پرسیدن از یک سو پنهان کردن دانش خود درباره پرسش‌های مطروحه است و از سوی دیگر می‌تواند به سخره گرفتن دانش پاسخ‌دهنده باشد. سقراط افلاطون خود

از نظر دور داشت که ممکن است سفسطه‌ها و مغالطات او ریشه در آبرونی او داشته باشد. او با جوانان شهر به هم‌سخنی می‌نشیند و گاه مادام که حد درک و فهم آنها به تشخیص مغالطات نرسیده، هم‌چنان که اقتضای یک دیالوگ طبیعی و نه رساله‌ای فلسفی است، روند طبیعی یک گفت‌وگوی دوستانه را که از شائبه مغالطه نیز دور نیست حفظ می‌کند. از سوی دیگر مغالطات آبرونیک سقراط با هدف تربیت فلسفی صورت می‌پذیرد؛ بدین معنا که وی سعی دارد تا در فراروند این گفت‌وگوهای جدلی مخاطب خود را برای ورود به سپهر مسائل بنیادین فلسفی آماده سازد. بنابراین برای تشخیص چرایی و چگونگی آبرونی این مغالطات باید منطق اهداف تربیتی او را کشف کرد. دیالوگ پروتاگوراس^{۲۲} و هم‌چنین دیالوگ جمهوری که سرنوشت تاریخ فلسفه را با تفسیرپذیری خارق‌العاده خود رقم زده است^{۲۳}، از نمونه‌های سرشار از مغالطات آبرونیک سقراطاند که تنها در پرتو تفسیری دقیق و با در نظر گرفتن منطق هدف تربیتی سقراط قابل فهم می‌شوند.

ب. سطح بودگاران: آبرونی رفتاری-موقعیتی

در این سطح از آبرونی، هم‌سخنان سقراط که پیش از این به واسطه آبرونی سخن‌ورانه او تحت تأثیر سخن‌وری فلسفی قرار گرفته‌اند، آماده می‌شوند که باورها و دانش‌های خود را درباره امور مهم در معرض سنجش‌گری فلسفی قرار دهند و بکوشند تا از آنها دفاع کنند. تجربه گفت‌وگوی فلسفی از این سطح از آبرونی سقراط است که آرام‌آرام برای هم‌سخنان وی رخ می‌دهد. به یاد داریم که در همه انواع آبرونی سخن‌ورانه هسته مرکزی تعریف آبرونی به شکل‌های گوناگون دیده می‌شد: گفتن چیزی و اراده معنایی ضد آن. در مغالطه، سقراط را می‌بینیم که

بحث و تلاش پی‌گیرانه برای موشکافی‌های دقیق و گاه به ستوه آورنده درباره موضوع مورد نظر از خود نشان می‌دهد تا جایی که گاه مجبور می‌شود به دلیل خستگی هم‌سخن خود از این شیوه بحث، خود به‌تنهایی بحث را جلو ببرد و پاسخ پرسش‌های خودش را خودش بدهد. با این‌همه در مواردی نادر سقراط برخلاف میل همیشگی خویش به نوعی بحث را پایان می‌دهد و از ادامه آن تن می‌زند. از جمله در پایان دیالوگ خارمیدس ما با روش همیشگی سقراط روبه‌رو نمی‌شویم. خواننده آشنا به منطق دیالوگ‌های افلاطونی از این مطلب به شگفت می‌آید. این تناقض را می‌توان با در نظر داشتن آبرونی سقراط رفع کرد. سقراط افلاطون الگوی سخن‌وری خود را در فایدروس برای ما توضیح داده است. ما تقریباً از این امر مطمئن هستیم که سخن گفتن و نگفتن سقراط حساب و کتاب دقیق دارد. از این رو سکوت وی سکوتی معمولی نیست و احتیاج به رمزگشایی دارد.

۶. مغالطه/سفسطه: چگونه می‌توان باور کرد که سقراط، استاد موشکافی‌های دقیق منطقی، مبدع پاری اصول منطق و شیفته استدلال‌ورزی و از همه مهم‌تر منتقد سرسخت سفسطه‌های سوفیست‌ها، در بعضی موارد خود دچار مغالطه و سفسطه باشد؟ آیا می‌توان گفت مغالطه‌های او صرفاً از سر ناآگاهی و یا بی‌بصیرتی صورت می‌پذیرد؟ یا از سوی دیگر می‌توان مغالطات او را حمل بر اقتضای دوره‌های مختلف زندگانی او از جوانی تا سال‌خوردگی کرد و خامی و ناپختگی جوانی و کندذهنی سال‌خوردگی را دلیل این مغالطات دانست؟ حتی اگر چنین تحلیلی به‌تمام غیرقابل دفاع نباشد، معقول این است که نخست تمام راه‌ها را برای کشف معقولیت سخنان سقراط رفته باشیم. سقراط استاد آبرونی است و نباید

مغالطه می‌کند؛ اما در واقع حقیقت بلندی را پس پشت سخنان مغالطه‌آمیز خود پنهان کرده است. یعنی چیزی می‌گوید که ضد آن را مُراد دارد. در سکوت سقراط سکوت پیشه کرده است؛ اما در واقع ضد کاری را که پیش گرفته به ما منتقل می‌کند. سکوت او معنایی ویژه دارد. در نادان‌نمایی و طفره‌رفتن هم قضیه بر همین قرار است. اکنون در سطح دوم آیرونی نیز چنین است. در این سطح کل موقعیت گفت‌وگو به مثابه یک واحد، آیرونیک است. به این شکل که هم‌سخنان، در ابتدا مدعیاتی را پیش می‌گذارند که در روند گفت‌وگو مدام در می‌یابند بر ضد مدعیات نخستین خود دارند سخن می‌گویند. بدین ترتیب آنان قربانی ماهیت آیرونیک گفت‌وگوی فلسفی می‌شوند و از این طریق در می‌یابند که به‌راستی نمی‌دانسته‌اند که نمی‌دانند. یا سقراط بدانان نشان می‌دهد که عقیده واقعی شما این است اما شما پیش از این، به هر دلیلی، بر ضد عقاید راستین خود سخن می‌گفتید.^{۲۴} یکی از بهترین نمونه‌های آیرونی بودگاران دیالوگ پروتاگوراس افلاطون است. در این دیالوگ افزون بر آن‌که سطح آیرونی سخن‌ورانه به قدرت تمام اجرا می‌شود و انواع آیرونی سخن‌ورانه از جمله خودکوچک‌شماری^{۲۵}، نادان‌نمایی^{۲۶}، گفتن سخنی ضد مُراد خود^{۲۷} و انواع دیگری هم چون طعنه^{۲۸} و مغایرت سخن و عمل^{۲۹} از سوی سقراط به کار بسته می‌شود، دیالوگ وارد سطح آیرونی بودگاران می‌گردد. گفت‌وگو بر سر این است که «آیا فضیلت آموختنی است یا نه؟». موضع پروتاگوراس این است که فضیلت آموختنی است و بدین جهت است که وی به‌عنوان آموزگار سخن‌وری داعیه آموختن فضیلت به شهروندان را دارد. سقراط در مقابل به ناآموختنی بودن فضیلت قائل است. وی بر آن است که فضیلت

آموختنی نیست و از این رهگذر بر آن است که پیشه سوفیست‌ها را نقد کند. در روند بحث و پس از موشکافی‌های مُدقانه سقراط، طرفین وارد مواضع جدلی می‌شوند و در نهایت می‌بینیم که پروتاگوراس دارد از این مدعا که «فضیلت آموختنی نیست» دفاع می‌کند و سقراط بالعکس از مدعای «آموختنی بودن فلسفه». ناگفته پیداست که دیالوگ درگیر موقعیتی به‌شدت آیرونیک و سرگیجه‌آور شده است. در طول بحث، اگر به‌دقت دیالوگ را مطالعه کنیم، دیده می‌شود که مدام جای پروتاگوراس و سقراط عوض می‌شود: ۱. ابتدا پروتاگوراس خطابه‌های بلند می‌خواند سپس سقراط چنین می‌کند؛ ۲. ابتدا پروتاگوراس در سخن خود به عقیده مردم استناد می‌کند و سقراط او را از این کار باز می‌دارد (۳۳۳)، سپس سقراط به عقیده مردم استناد می‌کند و پروتاگوراس او را باز می‌دارد (۳۵۳) و در نهایت باز دوباره پروتاگوراس شروع به استناد به عقیده مردم می‌کند و سقراط او را باز می‌دارد (۳۵۹)؛ ۳. تا آن‌که اوج این جابه‌جایی در این است که نخست سقراط می‌گوید فضیلت آموختنی نیست و پروتاگوراس مدعی آموختنی بودن فضیلت است و در پایان، جای این مدعیات و مدعیان عوض می‌شود. اکنون اگر این پیش‌فرض را هم به‌مطلب اضافه کنیم که سوفیست‌ها و به‌ویژه پروتاگوراس یکی از قواعدی را که به شاگردان خود آموزش می‌داده‌اند فن دیسوی لوگوی (δισσοὶ λόγοι)^{۳۰} یعنی استدلال‌های متقابل بوده است؛ بدین صورت که شاگردان باید بیاموزند که لَه و علیّه هر موضوع در آن واحد بتوانند استدلال کنند تا در فن افناع ورزیده شوند، آیرونی دیالوگ وجه برجسته‌تری پیدا می‌کند؛ چرا که سقراط در پیشگاه استاد بزرگ سخن‌وری نوعی دیسوی لوگوی به کار

کامل و بالاتفاق بر سر آنها به راحتی رخ نمی‌دهد، حال آن که سرنوشت هرگونه دانش حقیقی‌ای دربارهٔ امور به شناخت خود چیزها منوط است. هم از این روی است که بیشینهٔ دیالوگ‌های افلاطونی پایان‌بازند (open-ended) و به نتیجهٔ محصلی ختم نمی‌شوند؛ اگرچه پاسخ‌های قطعی‌تر و معتبرتر را بررسی می‌کنند و پیش روی می‌گذارند. دومین اتفاق که مهم‌ترین و فلسفی‌ترین اتفاق است این است که پس از آن‌که نزدیک‌ترین و قطعی‌ترین پاسخ‌ها را به پرسش «خود چیزها چیستند؟» اساس قرار دادیم و به اصطلاح افلاطونی آن وارد جهان ایده‌ها شدیم، در می‌یابیم که خود چیزها هم با یک‌دیگر در ستیز و کشاکش‌اند. فلسفه به بیان سقراطی آن ورود به عالم مسئله‌گون ایده‌ها و طرح مسائل بنیادی فلسفه است. مسائل فلسفی همواره به‌سان مسئله پیش روی فیلسوفان گسترده‌اند و فیلسوفان از آن جهت که دانشی مطلق به کل -در تمامیت آن- ندارند، یا به بیان دیگر در مقام انسان متناهی‌اند، متتهادرجهٔ جهد فلسفی آنان ارائهٔ صورت‌بندی‌ای قابل‌دفاع از مسائل بنیادین است؛ اما این صورت‌بندی مطلقاً در حکم پاسخ‌نهایی و قطعی یا به بیان دیگر حل و رفع مسئله‌گونگی مسائل نیست. دانایی به نادانی سقراطی متتهادرجهٔ دانش فیلسوف و والاترین سطح آبرونی در سطوح آبرونی سقراط است. فلسفه، دانشی که به سودای شناخت کل در تمامیت آن، در راه می‌افتد، درنهایت جز به دوگانه‌هایی مسئله‌گون دست نمی‌یابد.^{۳۲} بگذارید به آغاز باز گردیم: آبرونی در ساده‌ترین تعریف خود گفتن چیزی و ارادهٔ معنایی ضد آن بود، سقراط با مفروض گرفتن آن‌که فلسفه شناخت کل -در تمامیت آن- است و کل -احتمالاً- عین یک‌پارچگی و محوضت مطلق است [از آنکه اگر غیر این باشد

بسته است؛ با این تفاوت که این بار وی را واداشته تا ناخواسته خلاف سخن خود را بگوید.

آبرونی بودگارانۀ درواقع تجربهٔ موقعیت آبرونیک و شگفت‌انگیز فلسفه‌ورزی است. تجربه‌ای که فلسفه‌ورز در آن مدام قربانی فلسفه می‌شود و با نقض مفروضات خود مواجه می‌گردد و از این حیث گاه به تناقض‌گویی دچار می‌شود و سخنانی ضد مدعیات اولیهٔ خود بر زبان می‌آورد. سقراط با قراردادن هم‌سخنان خود در سطح دوم آبرونی (سطح بودگارانۀ) تجربهٔ آبرونیک فلسفه‌ورزی را از سرِ آنان می‌گذراند. تجربه‌ای که خود پیوسته در طول زندگانی‌اش آن را تکرار می‌کند.

ج. سطح فلسفی (هستی‌شناسانه-کلی)

فلسفه در جست‌وجوی شناخت مبادی و علل نخستین (περί τὰ πρῶτα αἴτια καὶ τὰς ἀρχάς) است (Aristoteles, 1989: 981b)؛ اما این مبادی و علل نخستین چیستند؟ آبرونی سقراطی پس از گذر از سطح اول و دوم به سطح سوم که همان سطح فلسفه است در می‌آید؛ اما سطح فلسفه هم‌چنان آبرونیک است. در دیالوگ‌های افلاطون همواره سقراط با پرسش «خود چیزها چیستند؟» هم‌سخن خود را به تفکر فلسفی وا می‌دارد. او در طی گفت‌وگو با هم‌سخنان خود درباب موضوعاتی از قبیل دوستی، شجاعت، پرهیزگاری، عدالت، خویشنداری، فضیلت، تربیت، زیبایی و... همواره آنان را به پرسش از خود این موضوعات فرا می‌خواند؛ نه بیان کیفیات و یا انواع آنها. اصطلاح افلاطونی برای خودچیزها همان ایده (ἰδέα)^{۳۱} چیزها است. نخستین اتفاقی که در این فراروند تفکر فلسفی می‌افتد این است که فلسفه‌ورزان در می‌یابند که خود چیزها یا ایده چیزها مسئله‌گون‌اند. یعنی شناخت

هرگونه تلاش فلسفی ملغی می‌شود] خود و هم‌سخنانش را به فلسفه فرا می‌خواند؛ اما هرچه در راه شناخت یگانگی کل به پیش می‌رود جز به دوگانگی نمی‌رسد. سخن از یگانگی گفتن و به دوگانگی رسیدن، سخن گفتن از چیزی و اراده معنایی ضد آن و واپسین سطح آبرونی سقراط است. از مهم‌ترین این دوگانه‌های فلسفی در اندیشه سقراط دوگانه فلسفه و شعر است. می‌توان از جهتی کل تلاش فلسفی سقراط افلاطون را تلاش در جهت شناخت دو مفهوم مهم فلسفه و شعر و طرح مسئله‌گونی این مفاهیم و درنهایت پیش‌نهادن کشمکش بزرگ این دو منبع حکمت، تحت عنوان «ستیز فلسفه و شعر» دانست. کهن‌کشاکی فلسفه و شعر (παλαιὰ διαφορά φιλοσοφία τε καὶ ποιητικῆ) که سقراط در جمهوری (کتاب دهم؛ ۶۰۷) به آن اشاره می‌کند در واقع مسئله بنیادی فلسفی خود سقراط است که در کمتر دیالوگی از دیالوگ‌های افلاطونی ردپایی از آن قابل پی‌گیری نیست. دیالوگ ضیافت افلاطون، این ستیز را به زیباترین و خویشتن‌دارانه‌ترین وجه در مواجهه سقراط با سوفیست‌ها و شاعران به‌طور عام، و سقراط و آریستوفانس به‌طور خاص به تصویر کشیده است.^{۳۳}

نتیجه‌گیری

چنان که دیده شد، ایرونی سرگذشت شگفت‌انگیز و پرفرازونشیبی در تاریخ سخن‌وری و فلسفه غرب داشته است. این لفظ که در ادبیات عمومی یونان معنای خُده، حيله و نیرنگ داشته است، پس از گذر از متون آریستوفانس در آثار افلاطون ظاهر می‌شود و معنای خودکوچک‌شماری و نادان‌نمایی و طفره و تقيه را به معنای پیشین خود اضافه می‌کند و مهم‌تر از

همه اینکه تبدیل به ویژگی‌ای برای توصیف مَنش و رفتارِ قهرمان دیالوگ‌های افلاطون یعنی سقراط می‌شود. در ارسطو معنای ملایم‌تری هم چون طعنه و فروتنی اخلاقی به خود می‌گیرد و از آن پس است که در دانش سخن‌وری نزد کیکرو و کوئیتیلیانوس بدل به یک اصطلاح در فن سخن‌وری می‌گردد. با آغاز تفکر مدرن نزد رمانتیک‌های ینا و پس از آن کیرکگارد و بعدها رورتنی به مفهومی غامض برای توصیف ماهیت فلسفه‌ورزی در جهان جدید و حتی سبک زندگانی مدرن تبدیل می‌گردد. بازگشت به دیالوگ‌های افلاطونی برای ما راهی برای مواجهه اصیل با آبرونی سقراط و درک کیفیت آن بود. در دیالوگ‌های افلاطونی تفکر سقراطی برای گذر از دانش ابتدایی و عمومی فلسفه‌ورز به دانش فلسفی، از دهلیز سه سطح آبرونی سقراط عبور می‌کند. نخست با به‌کار بستن آبرونی سخن‌ورانه از جانب فیلسوف (سقراط) در ارتباط با فیلسوفان بالقوه (potential philosophers)، آنان را با نادانی خود مواجه می‌کند تا اهمیت فلسفه‌ورزی را دریابند. این سخن‌وری فیلسوفانه که آبرونی در مرکز آن قرار دارد از عناصری هم چون خودکوچک‌شماری، نادان‌نمایی، طعنه، سکوت سخن‌ورانه، مغالطه آبرونیک، طفره‌رفتن و کتمان بهره می‌برد تا قوت تأثیر و انگیزانندگی خود را بالا ببرد. وقتی فرد مستعد، متوجه نابسندگی دانش پیشین خود شد برای تجربه فلسفه‌ورزی وارد سطح دوم آبرونی سقراط می‌شود. آن‌جا که قرار است خود با پیش‌نهادن مفروضاتش درباره امور مهم به کار سنجش‌گری آنها بپردازد؛ اما از آن‌جا که انسان درباره امور مهم دانش مطلق ندارد، فلسفه‌ورز در این سطح از آبرونی مدام با نقض و بطلان مدعیات و مفروضات خود مواجه می‌شود و به تناقض‌گویی

به انضمام شرح احوال و آثار و افکار از مهدی محقق، چاپ دوّم، تهران: سازمان انتشارات و آموزش عالی.

گائری، دبلیو. کی. سی (بی‌تا)، *سوفسطائیان (۲)*، دیدگاه‌های اخلاقی شخصیت‌های برجسته، ترجمه حسن فتحی، تهران: فکر روز.

_____ (۱۳۷۸)، *افلاطون*

(*محوارات میانی*)، ترجمه حسن فتحی، تهران:

فکر روز، چاپ اول.

Aristophanes (1938), *Birds*, The Complete Greek Drama, vol. 2. Eugene O'Neill, Jr. New York, Random House.

----- (1907), *Aristophanes Comoediae*, ed. F. W. Hall and W. M. Geldart, vol. 2. F. W. Hall and W. M. Geldart, Oxford, Clarendon Press, Oxford.

----- (1853?), *Clouds*, The Comedies of Aristophanes, William James Hickie, London, Bohn

----- (1938), *Wasps*, The Complete Greek Drama, vol. 2. Eugene O'Neill, Jr. New York, Random House.

Aristotle (1933, 1989), *Metaphysics*, Aristotle in 23 Volumes, Vols. 17, 18, translated by Hugh Tredennick, Cambridge, MA, Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd.

----- (1924); Aristotle's *Metaphysics*, ed. W. D. Ross, Oxford: Clarendon Press.

----- (1926). *Rhetoric*, Aristotle in 23 Volumes, Vol. 22, translated by J. H. Freese, Aristotle, Cambridge and London. Harvard University Press, William Heinemann Ltd.

----- (1959), *Ars Rhetorica*. W. D. Ross. Oxford, Clarendon Press.

----- (1934), *Nicomachean Ethics*. Aristotle in 23 Volumes, Vol. 19, translated by H. Rackham. Cambridge, MA, Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd.

----- (1984), *Ethica Nicomachea*, ed. J. Bywater, Oxford, Clarendon Press.

Colebrook, C. , (2004), *Irony*, new critical idiom, Routledge.

دچار می‌شود و در نهایت به تجربه وجودی نادانی خویشتن دست پیدا می‌کند. توانایی حفظ کردن این تجربه که ذاتی فلسفه‌ورزی است به او این قدرت را می‌دهد که قدم به سطح سوم آبرونی سقراط که همان سطح فلسفه است بگذارد و با تاب آوردن آبرونی فلسفه در جهت طرح و تحلیل مسائل فلسفی به پیش برود. پرواضح است که آبرونی در این هر سه سطح، قوام‌بخش تربیت فلسفی است و این تربیت فلسفی تنها برای آنان قابل فهم است که هم‌چون سقراط، فلسفه را نه دانش صرفاً نظری و ریاضی‌وار تحلیل مسائل، بلکه نوعی روش زندگانی در شمار می‌آورند. از آن‌که تربیت مربوط به حوزه عمل است و فلسفه که عملی‌نظرورزانه است بی‌تردید به تربیتی محتاج است که این تربیت بیش و پیش از هرچیز آبرونیک است. این سه سطح آبرونی سقراط در دیالوگ‌های افلاطون می‌تواند در حکم الگویی ناب برای تحلیل هرگونه متن آبرونیک باشد. بدین معنا که هر متنی که این سطوح را از سطح نخستین به سمت سطح نهایی طی کند واجد نوعی سلوک فلسفی است با: ۱. پرسش‌ناک کردن امور مهم برای خواننده و به حیرت و شگفتی واداشتن او؛ ۲. قراردادن وی در تجربه آبرونیک و به تبع نوعی تجربه فلسفی از ره‌گذر درگیر کردن وی در موقعی آبرونیک؛ ۳. به‌پیش‌بردن مخاطب تا آستانه طرح مسئله‌ای فلسفی که به‌واقع دهلیز ورود به تفکر ناب فلسفی است.

منابع

افلاطون (۱۳۸۰)؛ دوره آثار، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
 رازی، محمد بن زکریا (۱۳۷۰)، *السیره‌الفلسفیه*، به تصحیح و مقدمه پل کراوس، ترجمه عباس اقبال،

- Peter Firchow, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- O. Sloane, Th. , (Editor-in-Chief)(2001), *Encyclopedia of Rhetoric*, Oxford University Press.
- Griswold, Ch. , (2002), *Irony in the Platonic Dialogues*, Philosophy and Literature 26 (1):84-106.
- Lain, M. (2006), *The Evolution of Eironeia in Classical Greek Texts: Why Socratic Eironeia is Not Socratic Irony?*, Oxford Studies In Ancient Philosophy, Editor: David Sedely, Volume xxxi, Oxford University Press.
- Rosen, S. (1963), *Ideas*, The Review of Metaphysics, Vol. 16, No. 3, pp. 407-441.
- Bai, Tongdong; Plato, Strauss, And Political Philosophy: An Interview with Stanley Rosen, Diotima, Volume2, number1.
- www.perseus. کتابخانه مجازی پرسئوس به آدرس: *tufts.edu* برای استفاده از منابع یونانی مورد استفاده قرار گرفته است.
- Johnson's Dictionary, first folio edition, 1755: Volume I Volume II at the Pomeranian Digital Library.
- Kierkegaard, s. , (1998), *The concept of Irony, with continual reference to Socrates*, edited and translated by Howard V. Hong and Edna H. Hong, Princeton university press.
- Muecke D. C. , (1970), *Irony and the Ironic*, USA, Methuen.
- Plato (1966), *Plato in Twelve Volumes*, Vol. 1 translated by Harold North Fowler; Introduction by W. R. M. Lamb. Cambridge, MA, Harvard University Press; London, William Heinemann Ltd.
- (1903), *Platonis Opera*, ed. John Burnet, Oxford University Press.
- Rorty, R. , (1989), *Contingency, Irony and solidarity*, Cambridge University Press.
- (1968), *Plato's Symposium*, Yale University Press.
- (1993), *The Quarrel between Philosophy and Poetry, Studies in Ancient Thought*, Routledge.
- Schlegel, F. , (1971), *Friedrich Schlegel's Lucinde and the Fragments*, Translated by

excuse(حقه رندانه) ترجمه/ایرونیا در متن یونانی است. اینک متن اصلی:

ᾠσίας: οἶαν πρόφασιν καθῆκεν, ὡς εἰπὼν ἰκῶς, ἵν' αὐτὸν ἐκπέμψαις

۴. Iris(به یونانی Ἴρις): در اسطوره‌شناسی یونان تجسد رنگین کمان و پیام‌آور خدایان است. نیز او به‌عنوان یکی از الهگان آسمان و دریا شناخته می‌شود. او که خدایان را به آدمیان پیوند می‌زند به سرعت باد کران تا به کران زمین را در می‌نوردد.

۵. ترجمه انگلیسی این عبارات از پزندگان چنین است:

Pisthetaerus: You hear how she holds us in **derision**.
(پيستئايروس: می شنوید چگونه ما را به ریش خند گرفته است؟) در اینجا derision(ریش‌خند) ترجمه/ایرونیا در متن یونانی است. اینک متن اصلی:

Πισθέταιρος: ἤκουσας αὐτῆς οἶον εἰπὼν τῶν...
۶. خدعه واژه قرآنی است و در لغت به معنای ظاهر نمودن و

نشان دادن خلاف آن چیزی است که مخفی و پنهان شده است (لسان‌العرب؛ ذیل خدع، الخَدْعُ؛ إظهارُ خلافُ ما تُخْفیه). گفتنی است سه واژه در قرآن به کار رفته است که معانی ای نزدیک به ایرونیا دارند: خدعه، استهزا و مکر. نکته تأمل برانگیز این است

پی‌نوشت‌ها

۱. دایره‌المعارف سخن‌وری *Encyclopedia of Rhetoric* انواع ایرونی را به‌طور کلی در سه دسته ۱. برجستگی کلامی *ironia verbi* ۲. روش خاص تفسیر زندگانی *ironia vitae* ۳. بودگاری در تمامیت آن *ironia entis* خلاصه می‌کند و این سه دسته را تحت عناوین سخن‌ورانه *Rhetorical* بودگاران *existential* و هستی‌شناسانه *ontological* نیز قابل‌فهم می‌شمارد (ص ۴۲۱). استنلی روزن *Stanley Rosen* نیز در آثار خود و از جمله در مصاحبه‌ای تحت عنوان *افلاطون، اشتراوس و فلسفه سیاسی* به وجود سه لایه معنایی در دیالوگ‌های افلاطون تصریح می‌کند. برای او به‌واقع در لایه سوم متن است که مسائل بنیادین فلسفه طرح می‌شود. از آن رو که اساساً سرشت فلسفه نزد افلاطون ایرونیکی است، ما بر آنیم که سه لایه معنایی متن دیالوگ‌های افلاطون در سه سطح ایرونی سقراطی قابل‌بازنمایی است.

۳. ترجمه انگلیسی این عبارات از زنبورها چنین است:

Sosias: What a **clever** excuse he had found now. What cunning to get you to let him go out.

(سوسیاس: چه حقه رندانه‌ای اکنون بنیاد نهاده. چه نیرنگی در کار کرد تا واهلی‌اش که بیرون رود.) در اینجا clever

دقیقاً معنای پنهان کردن عقیده خویش (تقیه، طفره) دارد
(Oxford studies in Ancient Philosophy; 62).

۱۰. ترجمه انگلیسی این عبارات از گرگیاس چنین است:

Callicles: You are **sarcastic**, Socrates.
Socrates: No, by Zethus, Callicles, whom you made use of just now for aiming a good deal of **sarcasm** at me: but come, tell us whom you mean by the better.

(کالیکلس: سقراط تقیه می‌کنی و مرا دست می‌اندازی؟)

سقراط: نه کالیکلس، به زئوس، که اندکی پیش برای دست انداختن من (با پنهان کردن عقیده خودت) نام او را بردی، سوگند می‌خورم. اما بیا و به ما بگو که منظور تو از «بتر» چی ست؟). در اینجا واژه sarcasm (دست‌انداختن)

ترجمه ایرونی در متن یونانی است. اینک متن اصلی:

Καλλίκλης: εἶνν ὑψή, ὦ Σώκράτης.
Σωκράτης: μὰ τὸν Ζῆθον, ὦ Καλλίκληεις, ὃ σὺ χρώμενος πολλὰ νυνδὴ εἶνν οοου πρὸς με: ἀλλ' ἴθι εἰπέ, τίνας λέγεις τοὺς βελτίους εἶναι;

۱۱. ترجمه انگلیسی این عبارات از جمهوری چنین است:

Ye gods! here we have the well-known **irony** of Socrates, and I knew it and predicted that when it came to replying you would refuse and dissemble and do anything rather than answer any question that anyone asked you.

(خدای من! این همان آیرونی مشهور سقراط است، من آن را می‌شناختم و پیش‌بینی می‌کردم که وقتی او در مقام پاسخ به شما بر آید، سخنان شما را رد می‌کند؛ اما خود با پنهان‌کاری هر کاری خواهد کرد؛ جز آن‌که پاسخی به پرسش شما بدهد).

در اینجا روشن است که واژه irony ترجمه ایرونی در متن یونانی است. اینک متن اصلی:

ὦ Ἡράκλεις, ἔφη, αὕτη 'κείνη ἢ εἰωθυῖα εἶνν ἴα Σωκράτους, καὶ ταῦτ' ἐγὼ ἤδη τε καὶ τούτοις προύλεγον, ὅτι σὺ ἀποκρίνασθαι μὲν οὐκ ἐθέλῃσιν, εἶνν σσοιο δὲ καὶ πάντα μᾶλλον ποιήσιν ἢ ἀποκρινοῖτο, εἴ τίς τί σε ἐρωτᾷ.

۱۲. ترجمه انگلیسی این عبارات از سوفیست چنین است:

Stranger: Then shall we call one the simple imitator and the other the **dissembling** imitator?

(بیگانه: آنگاه باید یکی را محات‌گر ساده و دومی را محاکات‌گر خدعه‌گر (نیرنگ‌باز) بنامیم؟)

در اینجا واژه dissembling ترجمه یکی از مشتقات ایرونی در متن یونانی است. اینک متن اصلی:

Ξένος: οὐκοῦν τὸν μὲν ἀπλοῦν μιμητὴν τινα, τὸν δὲ εἶνν ἰκὸν μιμητὴν θήσομεν;

۱۳. ترجمه انگلیسی این عبارات از قوانین چنین است:

but those which call for legislation are two, of which the "οοααα" kind commits sins that deserve not one death only or two, while the other kind requires both admonition and imprisonment.

که دو مورد استهزا و مکر هم صفت منافقان و نیرنگ‌بازان است و هم صفت خداوند و درمورد خدعه نیز چون کاربرد قرآنی آن در باب مفاعله است پاری مفسران بر آن اند که این باب، معنای کاری دو طرفه را می‌دهد: ۱. خدعه: (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ: بقره، ۹). ۲. استهزا: (وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ. اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدَّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ: بقره، ۱۴ و ۱۵). ۳. مکر: (وَ مَكْرُوا اللَّهَ مَكْرًا وَاللَّهُ خَيْرٌ أَلْمَاكِرِينَ: آل عمران، ۵۴).

۷. زکریای رازی در السیره/الفلسفه از سیره فلسفی سقراط‌وار خود سخن می‌گوید و چنان که از فحوای کلام او پیداست، درک خود را از آیرونی سقراط با واژه تقیه بیان می‌کند (رازی، ۱۳۷۰: ۳۰۹).

ان ناساً من اهل النظر و التمييز والتحصیل لما رأونا نداخل الناس و نصرف فی وجوه من المعاش عابونا و استقصونا و زعموا انا حائدون من سیره الفلاسفه و لاسیما عن سیره امامنا سقراط المأثور انه كان لا یغشا الملوک و لا یتخف بهم ان هم عَشَوَه و لا یأکل لذیذ الطعام و لا یلبس فاخر الثياب و لا ینسب و لا یقتنی و لا ینسل و لا یأکل لحماً و لا یشرب خمرأ و لا یشهد لهواً بل كان مقتصراً علی اکل الحشیش و الانتفاح فی کساء خلق و الإیواء الی حب فی البریه، و انه أيضاً لم یکن یستعمل التقیه للعوام و لا للسلطان بل یجیبهم بما هو الحق عنده بأشرح الألفاظ و أُبَیَّنَهَا.

۸. ترجمه انگلیسی این عبارات از ضیافت چنین است:

All these possessions he counts as nothing worth, and all of us as nothing, I assure you; he spends his whole life in **chaffing** and making game of his fellow-men.

(وی تمامی این مزایا را به چیزی نمی‌گیرد و همه ما را جز هیچ نمی‌شمارد، شما را اطمینان می‌دهم؛ که او تمامت زندگانی خود را در کار ریش‌خند هم‌گنان خود و به بازی گرفتن آنان کرده است). در اینجا واژه chaffing (ریش‌خند، دست‌انداختن)

ترجمه ایرونی در متن یونانی است. اینک متن اصلی:

ἡγεῖται δὲ πάντα ταῦτα τὰ κτήματα οὐδενὸς ἄξια καὶ ἡμᾶς οὐδὲν εἶναι—λέγω ὑμῖν—εἶνν ὀόμννος δὲ καὶ παίζων πάντα τὸν βίον πρὸς τοὺς ἀνθρώπους διατελεῖ.

۹. ملیسا لین Melissa Lain در مقاله‌ای با عنوان *The Evolution of Eironia in Classical Greek Texts: Why Socratic Eironia is not Socratic Irony?*

οἱ δ' εἴωνν ζς ἐπὶ τὸ ἔλαττον λέγοντες χαριέστεροι μὲν τὰ ἦθη φαίνονται: οὐ γὰρ κέρδους ἔνεκα δοκοῦσι λέγειν, ἀλλὰ φεύγοντες τὸ ὄγκηρόν: μάλιστα δὲ καὶ οὗτοι τὰ ἔνδοξα ἀπαρνοῦνται, οἷον καὶ Σωκράτης ἐποίει.

^{۱۶}. ترجمه انگلیسی این عبارات از فن خطابه چنین است:

Irony is more gentlemanly than buffoonery; for the first is employed on one's own account, the second on that of another.

(**آیرونی (طعنه)** بس جتلمنانه‌تر از لودگی است؛ از آن‌که

نخستین به سود خود شخص به کار گرفته می‌شود و دومی برای جلب توجه دیگران).

روشن است که در اینجا Irony ترجمه آیرونی در متن یونانی

است. اینک متن اصلی:

ἔστι δ' ἡ εἴωνν ἴα τῆς βωμολοχίας ἐλευθεριώτερον: ὁ μὲν γὰρ αὐτοῦ ἔνεκα ποιεῖ τὸ γελοῖον, ὁ δὲ βωμολόχος ἐτέρου .

^{۱۷}. Philosophy is the real homeland of irony, which one would like to define as **logical beauty**: for wherever philosophy appears in oral or written dialogues — and is not simply confined into rigid systems — there irony should be asked for and provided.

^{۱۸}. چارلز گریسوولد Charles L. Griswold, Jr در مقاله‌ای با

عنوان *Irony in the Platonic Dialogues* پاره‌ای از این شیوه‌های آیرونی سخن‌ورانه سقراط را گرد آورده است. ما برخی از نمونه‌ها را از جمله مغالطه و سکوت، از وی وام گرفته‌ایم.

^{۱۹}. ترجمه تمام ارجاع‌های افلاطون در بخش دوم از محمدحسن لطفی است. در این بخش چون تحلیل‌ها محتوایی است، ترجمه مزبور در روند استدلال مشکلی ایجاد نمی‌کند.

^{۲۰}. این معنای آیرونی تحت عنوان طفره رفتن می‌تواند با رفتار

فیلسوفان سقراطی یعنی «سخن گفتن از زبان دیگران» در ارتباط باشد. افلاطون به عنوان نخستین فیلسوف سقراطی، از زبان دیگران سخن می‌گوید و عقاید صریح و سرراست خود را درباره امور، پشت نقاب شخصیت‌های دیالوگ‌هایش پنهان می‌کند. کیرکگارد به عنوان فیلسوفی که کار خود را کاری سقراطی می‌داند و رساله دکتری خود را درباره آیرونی سقراطی نگاشته است تعدادی از کتاب‌های خود را با نام مستعار و در قالبی ادبی می‌نویسد و خود را پشت نقاب شخصیت‌های پنهان می‌کند. نیچه به عنوان فیلسوفی که بسیار، اگرچه سلباً، وام دار سقراط است در «چنین گفت زرتشت» عقاید خود را پشت نقاب شخصیت زرتشت پنهان می‌کند. لئو اشتراوس فیلسوف سیاسی معاصر که زمینه اصلی بیشتر کتاب‌های او را

(اما این مجرمان از دید قانون دو دسته‌اند: آنان که به جرم **نفاق**

و **تقیه** دست می‌یازند سزاوار مرگ‌اند؛ آن‌هم نه تنها یک بار یا دو بار؛ بلکه بارها؛ اما درباب دسته دوم می‌توان به تذکر و حبس اکتفا کرد).

روشن است که در اینجا واژه ironic ترجمه مشتقات آیرونی در متن یونانی است. اینک متن اصلی:

μὲν εἶδη γένοιτ' ἄν, τὰ δὲ νόμων ἄξια θέσεως δύο, ὧν τὸ μὲν εἴωνν ἰκὸν οὐχ ἔνδός οὐδὲ δυοῖν ἄξια θανάτου ἀμαρτάνων, τὸ δὲ νοθετήσεως ἅμα καὶ δεσμῶν δεόμενον.

^{۱۴}. ترجمه انگلیسی این عبارات از آپولوژی چنین است:

and if again I say that to talk every day about virtue and the other things about which you hear me talking and examining myself and others is the greatest good to man, and that the unexamined life is not worth living, **you will believe me still less**. This is as I say, gentlemen, but it is not easy to convince you.

(اکنون اگر من دوباره بگویم که سخن گفتن هرروزینه درباب

فضیلت و چیزهای دیگر که شما درمورد من آن‌ها را شنیده‌اید:

سخن گفتن و آزمودن خود و دیگران، نیکوترین کار برای آدمی است و زندگانی ناآزموده ارزش زیستن ندارد، خواهید پنداشت که من دست به **خودکوچک‌شماری** و نادان‌نمایی زده‌ام. این است آنچه من می‌گویم؛ اما ای بزرگواران، اقتناع شما کار آسانی نیست).

در اینجا عبارت you will believe me still less ترجمه آیرونی

در متن یونانی است. اینک متن اصلی این عبارت:

...οὐ πείσεσθέ μοι ὡς εἴωνν οσομννφ:...

^{۱۵}. ترجمه انگلیسی این عبارات از اخلاق نیکوماخوس چنین است:

Self-depreciators, who understate their own merits, seem of a more refined character, for we feel that the motive underlying this form of insincerity is not gain but dislike of ostentation. These also mostly disown qualities held in high esteem, as Socrates used to do.

(**خودکوچک‌شماران**، که از شایستگی‌های خود دم نمی‌زنند، شخصیتی بسیار مهذب دارند، از آن‌که ما در می‌یابیم که انگیزه نهفته در این دورویی نه از برای به‌کف‌آوردن منفعتی است؛ بل بیزاری از جلوه‌فروشی است. نیز این از کوچک انگاشتن خصلت‌هایی است که بس ارج‌مند انگاشته می‌شوند).

در اینجا Self-depreciators] که در نسخه بارنز به Mock-

modest people ترجمه شده] ترجمه مشتقات آیرونی در متن

یونانی است. اینک متن اصلی:

تفصیل سخن بگوید، موضوع سخن را از یاد می‌برم. هم‌چنان که اگر گر بودم با من به آواز بلند سخن می‌گفتی، اکنون نیز چون مخاطب تو مردی کم‌حافظه است گفتار خود را خلاصه کن و با جمله ای کوتاه بگو ببینم به پرسش من چه پاسخ دادی؟ (۳۳۴)

۲۶. در ابتدای دیالوگ برخورد سقراط با هیپوکراتس برای آن که به وی نشان دهد که او نمی‌داند به چه منظور اشتیاق دارد تا به محضر سوفیست بشتابد و از او درس بیاموزد برخوردی نادان‌نمایانه و آبرونیک است. او هیپوکراتس را دعوت می‌کند به اینکه پیش از رسیدن بامداد و رفتن نزد پروتاگوراس با سقراط به گفت‌وگو بنشیند و با هم به بررسی این نکته پردازند که راستی سوفیست‌ها چه چیزی را به دانش‌آموزان خود می‌آموزند؟ پیداست که موضع سقراط در اینجا موضعی نادان‌نمایانه است.

۲۷. سقراط: من چنان مسحور سخنان او شده بودم که چندی چشمم به دهان او دوخته بود و آرزو می‌کردم باز به گفتار درآید؛ ولی چون دریافتم که سخنش به راستی به پایان رسیده است، روی به هیپوکراتس کردم و گفتم: ای پسر آپولودوروس، نمی‌دانی چقدر سپاس‌گزار توام که امروز مرا به اینجا آوردی؛ زیرا آن‌چه از پروتاگوراس شنیدم برای من بسی گران‌بها است. تاکنون در این پندار بودم که نیک‌ی مردم‌انیک حاصل کوشش آنان نیست. امروز نادرستی پندار خود را دریافتم و از آن بازگشتم. تنها گرهی کوچک مانده است و یقین دارم پروتاگوراس آن‌را نیز به‌آسانی خواهد گشود؛ هم‌چنان که مسائل بسیاری را بر ما روشن کرد. اگر کسی درباره این مسائل با پریکلس یا دیگر سخن‌وران گفت‌وگو کند از آنان همان می‌شنود که ما از پروتاگوراس شنیدیم؛ ولی اگر نکته‌ای بماند و درباره آن سؤالی بکند مانند کتاب خاموش می‌ماند: نه پاسخی می‌دهند و نه خود پرسشی می‌کنند. ... ولی پروتاگوراس با آن که در پرداختن خطابه‌های زیبا و مفصل استاد است، از آن گونه که هم‌اکنون از او شنیدیم، این توانایی را نیز دارد که به پرسش‌های کوتاه پاسخ‌های کوتاه دهد (۳۲۹-۳۲۸).

۲۸. سقراط: ... پروتاگوراس گرامی چنان که گفتم نکته‌ای کوچک مانده است و چشم دارم آن را نیز بر ما روشن کنی. گفتی فضیلت آموختنی است و اگر کسی در جهان باشد که من سخن او را بی‌درنگ باور کنم آن کس تویی! (۳۲۹)

۲۹. پس از آن که سقراط پروتاگوراس را متقاعد می‌کند که در سخن گفتن روش او را بپذیرد یعنی پاسخ‌های کوتاه به

فلسفه سقراط و افلاطون تشکیل می‌دهد با آن‌که در پی پایه‌گذاری مکتب فلسفی‌ای نوین با اتکا به فلسفه سقراطی است، خود را نه فیلسوف که یک پژوهش‌گر فلسفه افلاطون می‌شمارد. اما درباب خود سقراط، تا آن‌جا که در دیالوگ‌های افلاطون دیده می‌شود خود سقراط هم از زبان دیگران سخن می‌گوید. او خود را نازا می‌داند و متها درجه همت فلسفی خود را کمک به کسانی می‌داند که استعداد زادن اندیشه‌ای را دارند تا فرزند تفکر آنان را بزایانند. بدین ترتیب سقراط - آموزگار آبرونی - نیز همواره از زبان دیگران سخن می‌گوید؛ یعنی با به سخن درآوردن دیگران درواقع سخنان فلسفی خود را از ضمیر آنان بیرون می‌کشد.

۲۱. سقراط: کریتیاس با من چنان رفتار می‌کنی که گویی پاسخی سؤال را خود می‌دانم و در این گمانی که اگر بخوهم می‌توانم سخن تو را تصدیق کنم؛ در حالی که حقیقت چنان نیست و من هیچ نمی‌دانم (خارمیدس: ۱۶۵).

۲۲. گائری می‌نویسد: «به عقیده آدام (Prot.ix) هیچ‌یک از محاورات افلاطون تا این اندازه انباشته از استدلال‌های مغالطی نیست و نظریه اخلاقی این محاوره بیش از هر آموزه دیگری، با سایر دیدگاه‌های افلاطون منافات دارد» (گائری، ۱۳۷۸: ۲۴). وی برای نمونه به استفاده سقراط از مغالطه «خلط میان متناقضین و متضادین» که به گفته وی خود افلاطون آن را در *اوثووفرون* مورد استهزا قرار داده، اشاره می‌کند (همان: ۲۶).

۲۳. استنلی روزن در سرآغاز کتاب *Plato's Republic; A Study* دیالوگ جمهوری افلاطون را «سند رسمی تمدن غرب» می‌نامد و به ماهیت خارق‌العاده تفسیربرانگیز آن در تاریخ فلسفه غرب اشاره می‌کند (Rosen, 2005: 1).

۲۴. استنلی روزن در *The Quarrel Between Philosophy And Poetry* بر اساس خوانش خود از دیالوگ پروتاگوراس نشان می‌دهد که سقراط با به تناقض‌گویی در افکندن پروتاگوراس تلویحاً به او می‌قبولاند که نمی‌توان در برابر اکثریت سخن گفت و عقاید راستین خود را پنهان نکرد. بدین ترتیب سقراط به پروتاگوراس نشان می‌دهد که وی بی‌آن‌که خود بداند خلاف عقاید راستین خود را با مخاطبان در میان می‌گذارد (Rosen, 1998: 50-53).

۲۵. سقراط: ... من اندکی خاموش ماندم و سپس گفتم: پروتاگوراس من کم‌حافظه‌ام و اگر کسی درباره موضوعی بدین

پرسش‌های کوتاه بدهد یا بالعکس، در پاسخ به پرسش پروتاگوراس درباره شعر سیمونیدس، خود خطابه‌ای بلند ساز می‌کند. (البته پیش از اینکه خطابه را آغاز کند به پروتاگوراس می‌گوید اگر تو سخنی داری من با اشتیاق آماده شنیدنم. پروتاگوراس از سقراط می‌خواهد که عقیده خود را بیان کند. پرودیکوس و هیپاس نیز اصرار می‌ورزند و سپس او شروع به ایراد خطابه می‌کند) (۳۴۲).

^{۳۰} «او [پروتاگوراس] به شاگردان خود می‌آموخت که شیء واحد را هم بستایند و هم نکوهش کنند و بر اثر این ادعای خود انگشت‌نما بود که می‌تواند استدلال‌های ضعیف‌تر را به صورت قوی‌تر درآورد و نیز دو کتاب در *استدلال‌های متقابل* نوشت که بایستی از متون سخن‌وری به شمار آیند. او می‌گفت: برای هر موضوعی دو استدلال متضاد وجود دارد» (گاتری، بی تا: ۴۳-۴۴).

^{۳۱} اینکه ایده‌های افلاطونی وجود دارند یا نه و اگر وجود دارند چه ماهیتی دارند و روابط آن‌ها با هم از چه قرار است خود شاید یکی از بغرنج‌ترین پرسش‌های تاریخ فلسفه باشد. استنلی روزن در مقاله‌ای با عنوان *Ideas* به این موضوع پرداخته است. وی بر آن است که صورت‌بندی پرسش وجود یا عدم ایده‌ها به قدر کفایت خود یکی از دشوارترین پرسش‌های فلسفی است، چه رسد به پاسخ آن. با این‌همه آن‌جا که تلاشی در باب چنین مسائلی صورت نمی‌بندد بی‌تردید فلسفه‌ای هم وجود ندارد (Rosen, 1963:608).

^{۳۲} جهد ما برای تبیین کل، بی‌درنگ به تولید یک دوراهی منتج خواهد شد، که نمی‌تواند با تأکید بر نام یکی از آن دو راه، یا پیشنهاد یک توصیف برای آن موضوع، وحدت بپذیرد (Rosen, 1993:ix - ترجمه از این قلم).

^{۳۳} استنلی روزن (۲۰۱۴-۱۹۲۹) فیلسوف فقیه معاصر که اندیشه او بر روی مسئله بنیادین فلسفه از افلاطون تا هایدگر متمرکز بود، در اکثر آثار خود این ستیز فلسفی بنیادین را پی گرفته است و در اثری با عنوان *The Quarrel between Philosophy and Poetry* مشخصاً بدان پرداخته است.